

قدیس ؛ نگاهی تاریخی به بعد حکومت داری حضرت علی(ع)

رمان قدیس، نگاهی است تاریخی به بعد حکومت داری حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در 5سال دوران خلافت آن حضرت. این رمان در اصل روایتی است از زندگی کشیشی که دوست دارد کلکسیونر کتب و اسناد خطی باشد و در این کار اشتیاق فراوانی برای جمع آوری کتاب های خطی دارد. خیلی ها بر این باور هستند که همیشه عشق آدم را نجات می دهد و حالا ما در رمان با همین پدیده مواجه هستیم. عشق کشیش به کتب خطی، او را به مردی تاجیک می رساند که می خواهد کتابش را بفروشد. اما همیشه در مسائلی که ارزش مادی داشته باشد، شیطنت هم وجود دارد. مرد تاجیک توسط یک عده جنایتکار کشته می شود و خانه کشیش هم مورد سرقت قرار می گیرد.

و این آغاز ماجرای است که در نهایت کشیش را به مطالعه سرگذشت حضرت امیر(ع) علاقه مند می کند. کشیش مسیحی که در مسکو زندگی می کند، دوران کودکی و بخشی از زندگی اش را در بیروت گذرانده و اکنون نیز مجبور می شود برای حفظ جان خود به بیروت برود. جایی که هم برخی اقوام او در آنجا زندگی می کنند و هم دوستان محققى چون جرج جر داغ نویسنده کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» انتظارش را می کشند.

با سفر کشیش به لبنان، ماجراها شکل گیراتری به خود می گیرد و البته داستان وارد روایت های تاریخی می شود. و نویسنده تلاش می کند وقایع تاریخی پیرامون بعد حکومتی امام علی(ع) را یکی بعد از دیگری با پیچ و تاب هایی تعریف کند. و همین موضوع باعث می شود که به نظر برسد نویسنده کمی از موضوع روایت اصلی داستان که در واقع خود کشیش مسیحی است دور شده است. کشیشی که در نوعی مظلومیت خاص قرارگرفته، اما به سوی حق رهنمون می شود و در می یابد که مظلومیت او در مقابل علی(ع) چیزی نیست.

رمان کنایه های فراوانی دارد که حکام نالایق کشورهای عربی را نشانه می رود و درست آنها را ادامه حکومت بنی امیه و بین عباس معرفی می کند. و در همین باب گفت و گوهای خاصی هم بین شخصیت های داستان صورت می گیرد. بخصوص گفت و گوی خواندنی کشیش و جرج جر داغ در مورد حکومت در اسلام.

با وجود اینکه نویسنده از ترکیب خوبی برای روایت زمان حال و زمان تاریخی رمان استفاده کرده و یک راست روایت های اصلی را در پیش گرفته و کتابش را نوشته است، اما می توان اقرار کرد که داستان بسیار هوشمندانه از پیچ و تاب های یک رمان پلیسی هم بهره برده. و کلاً می توان گفت حاصل کار کتابی خواندنی و لذت بخش است.

در پایان رمان، جنایتکاران مسکو دستگیر می شوند و کشیش با گنجی بزرگ در دل که در سفر بیروت یافته است به کشورش بازمی گردد و شاید عظمت همین گنج است که جابجایی چمدان های او در فرودگاه را چندان مهم جلوه نمی دهد!

در بخش هایی از این کتاب می خوانیم:

«کشیش همان طور که فنجان قهوه در دستش بود پرسید: اگر داشتن حکومت دینی به معنای بقای دین نیست، پس چرا حاکمان دینی پس از علی اصرار به استقرار حکومت دین داشتند و حکومت را لازمه ی دین می دانستند؟ مثل بنی عباس و بنی امیه که مدعی بودند نابودی حکومتشان مساوی نابودی دین است.

جرج پاسخ داد: کافی است افکار آنها را در برابر افکار و سخنان علی قرار دهی؛ خواهی دید که بنی عباس و بنی امیه دروغ می گویند. آنها حکومت را برای دنیا خودشان می خواستند و به دین تمسک می جستند. دین بهانه ای بود تا حکومت کنند. دین را در خدمت قدرت خود می خواستند، نه حکومت را در خدمت دین. اگر لازمه ی بقای دین حکومت بود، پس باید همه ی پیامبران الهی الزاماً دارای حکومت می بودند. و از ادیانی که حکومتی نداشتند، نباید نشانی باقی می ماند. حکومت از نظر علی، ابزار و وسیله بود نه اصل دین؛ وسیله ای در خدمت دین و برای خدمت به مردم. اگر شرایط برای ایجاد حکومت کافی نباشد، دین هرگز نیست و نابود نمی گردد».